

A Jurisprudential Examination of the Hadith "La Darar"

Ali Fazeli¹

Department of Jurisprudence and Principles of Jurisprudence, Faculty of Family
Jurisprudence Faculty, Al-Mustafa Open University, Qom, Iran.

Mohammad Jabbarat²

Department of Jurisprudence and Principles of Jurisprudence, Faculty of Jurisprudence and Principles of
Jurisprudence, Islamic Seminary, Qom, Iran.

Abstract:

The principle of "La Darar" (no harm) is one of the most widely used rules in jurisprudential reasoning, applied through various interpretations across different chapters of jurisprudence, from acts of worship to transactions. One of the crucial discussions under this principle is the verification of its sources. Numerous narrations containing the phrase "La Darar" are found in hadith sources, which require examination of their chains of transmission to ascertain their validity. This article, based on a study and analysis of library resources, investigates the various chains of transmission of the narrations concerning "La Darar." According to the author, the most reliable narrative source for the expression "La Darar" is the narration presented by the late Sheikh Saduq in his work *Man La Yahduruhu al-Faqih*, recounting the incident of Samurah ibn Jundab.

Keywords: La Darar, Rijal (Biographical Evaluation), Jurisprudential Principle

¹. ali_fazeli@miu.ac.ir

². mj1489@gmail.com

بررسی رجالی حدیث لا ضرر

علی فاضلی^۱

گروه فقه و اصول - دانشکده فقه خانواده - جامعه المصطفی (ص) العالمیه - دانشگاه مجازی المصطفی (ص) - قم، ایران

محمد جبارت^۲

گروه فقه و اصول، دانشکده فقه و اصول، حوزه علمیه قم، ایران.

چکیده

یکی از قواعد بسیار پرکاربرد در استدلال های فقهی قاعده لا ضرر است که با تقریب های مختلف، از آن استفاده های متعدد فقهی در ابواب مختلف از عبادات و معاملات و ... صورت می گیرد. یکی از مباحث حائز اهمیت ذیل این قاعده اثبات مستندات آن است. در منابع روایی روایات متعددی که مشتمل بر فقره «لا ضرر» هستند وارد شده است که نیازمند بررسی های سندی برای احراز اعتبار آن می باشد. در این مقاله بر اساس مطالعه و تحلیل منابع کتابخانه ای به بررسی اسناد متعدد روایات لا ضرر پرداخته شده است. به عقیده نگارنده معتبرترین مستند روایی تعبیر لا ضرر، روایتی است که مرحوم شیخ صدوق ره در من لا یحضره الفقیه در نقل قضیه سمرة بن جندب مطرح می نماید.

واژگان کلیدی: لا ضرر، رجال، قاعده فقهی

۱ . ali_fazeli@miu.ac.ir

۲ . mjl1489@gmail.com

مقدمه

یکی از قواعد بسیار پرکاربرد در استدلال‌های فقهی قاعده لاضرر است که با تقریب‌های مختلف، از آن استفاده‌های متعدد فقهی در ابواب مختلف از عبادات و معاملات و ... صورت می‌گیرد. مضمون این قاعده از روایاتی استفاده می‌شود که با تعبیری نظیر «لَا ضَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» (ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، ۴: ۳۳۴). در منابع روایی آمده است. هرچند ممکن است ادعا شود که مبنای این قاعده هر تعبیری است که دال بر نفی ضرر است که در برخی آیات قرآن کریم مانند: «لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا» (بقره: ۲۳۳) «وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ» (بقره: ۲۸۲) و در برخی روایات مانند صحیح صنفار با تعبیر «لَا يَضُرُّ أَحَاهُ الْمُؤْمِنُ» (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، ۵: ۲۹۳) و یا روایت هارون بن حمزه با تعبیر «لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ هَذَا الضَّرَّاءُ» (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، ۵: ۲۹۳) آمده است اما به نظر می‌رسد این تعبیر می‌تواند بعد از استنباط قاعده به عنوان مؤیداتی در تطبیق قاعده شمرده شوند و خود قاعده از همان تعبیر معروف لاضرر و لاضرار به دست آمده است.

به هر حال فارغ از مفاد و مضمون این قاعده و استفاده‌هایی که می‌توان از این قاعده نمود؛ یک بحث اساسی، مستند این قاعده استس که آیا دلیل معتبری برای این قاعده معروف وجود دارد یا خیر؟ آنچه که در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته این است که آیا در میان نقل‌هایی که برای روایات مشتمل بر تعبیر «لاضرر» ذکر شده، نقل معتبری وجود دارد یا خیر؟ سندهای متعددی برای این قاعده ذکر شده که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

بررسی سند روایت لاضرر در قضیه سمره

یکی از مواردی که مشتمل بر فقره لاضرر است روایاتی است که در قضیه سمره بن جندب وارد شده است، این قضیه در کتاب کافی چنین نقل شده است:

إِنَّ سَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدُوٌّ فِي حَائِطِ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ كَانَ مَنْزِلُ الْأَنْصَارِيِّ بِبَابِ الْبُسْتَانِ وَ كَانَ يَمُرُّ بِهِ إِلَى نَحْلَتِهِ وَ لَا يَسْتَأْذِنُ فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ فَأَبَى سَمْرَةُ فَلَمَّا تَأَبَّى جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَشَكَاَ إِلَيْهِ وَ حَبْرَةُ الْحَبْرَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ حَبْرَةُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَا شَكَاَ وَ قَالَ إِنْ أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ فَأَبَى فَلَمَّا أَبَى سَأَلَهُ حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ الثَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ فَقَالَ لَكَ بِهَا عَدُوٌّ يُمَدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْأَنْصَارِيِّ اذْهَبْ فَأَقْلَعُهَا وَ ازِمْ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ. (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، ۵: ۲۹۲)

نسبت به این قضیه سه سند^۱ برای آن وجود دارد؛ که دو سند در کتاب شریف کافی و یک سند در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه^۲ وارد شده که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم:

سند اول مرحوم کلینی:

سند اول مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی این است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
ع قَالَ: (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، ۵: ۲۹۲)

در بسیاری از اسناد کافی مشاهده می شود که مرحوم کلینی از جمعی از مشایخ خود با تعبیر
عدة من اصحابنا نقل می کند. طبق بیان مرحوم علامه در کتاب خلاصه این جمع در صورتی که از
احمد بن محمد بن خالد برقی نقل کنند، مشتمل بر افراد زیر است:

قال الشيخ الصدوق محمد بن يعقوب الكليني في كتابه الكافي في أخبار كثيرة عدة من أصحابنا
وقال كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي فهم
علي بن إبراهيم و علي بن محمد بن عبد الله بن أذينة و أحمد بن عبد الله بن أمية و علي بن الحسن
(علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۱ ق، ۱: ۲۷۲)

همان طور که ملاحظه می شود در میان این جماعت علی بن ابراهیم حضور دارد که از اجلا و
ثقات است چراکه نجاشی در مورد او می گوید:

علي بن إبراهيم بن هاشم أبو الحسن القمي ثقة في الحديث ثبت معتمد صحيح المذهب سمع
فأكثر (و أكثر) و صنف کتابا و أضر في وسط عمره (نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۰۷ ق، ۲۶۰).
علاوه اینکه تعدد این افراد در یک نقل موجب اطمینان به عدم تعمد بر کذب و وقوع سهو و خطا می شود.
احمد بن محمد خالد برقی نیز به شهادت نجاشی ثقة است. کان ثقة في نفسه يروي عن الضعفاء
و اعتمد المراسيل. (نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۰۷ ق، ۷۶).

عبدالله بن بكير نیز توسط مرحوم شیخ طوسی توثیق شده است. عبد الله بن بكير فطحي
المذهب إلا أنه ثقة. (شیخ طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۲۰ ق، ۳۰۴)

وزراره نیز از اجلائی اصحاب است چنانکه نجاشی در شان او می گوید: زرارة بن أعين بن سنسن
مولى لبني عبد الله بن عمرو السمين بن أسعد بن همام بن مرة بن ذهل بن شيبان أبو الحسن. شيخ
أصحابنا في زمانه و متقدمهم و كان قارئا فقيها متكلماً شاعراً أدبياً قد اجتمعت فيه خلال الفضل و
الدين صادقا فيما يرويه. (نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۰۷ ق، ۱۷۵).

اما آنچه در بررسی سند این روایت مهم است مشخص نمودن حال محمد بن خالد برقی است.
محمد بن خالد برقی را نجاشی تضعیف نموده است.

محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علي البرقي أبو عبد الله مولى أبي موسى الأشعري ينسب إلى برقة قرية من سواد قم على واد هناك. و له إخوة يعرفون بأبي علي الحسن بن خالد. و أبي القاسم الفضل بن خالد. و لابن الفضل ابن يعرف بعلي بن العلاء بن الفضل بن خالد فقيه. و كان محمد ضعيفا في الحديث و كان أديبا حسن المعرفة بالأخبار و علوم العرب. (نجاشي، احمد بن علي، ١٤٠٧ ق، ٣٣٥)

و مرحوم ابن غضائري نیز با عبارت زیر در او قدح می کند: محمد بن خالد البرقي بن عبد الرحمن بن محمد بن علي أبو عبد الله مولى حرير بن عبد الله. حديثه يعرف و ينكر. يروي عن الضعفاء كثيرا و يعتمد المراسيل. (الغضائري، احمد بن الحسين، ١٣٦٤ ش، ٩٣).

در مقابل مرحوم شيخ او را توثيق می نماید. محمد بن خالد البرقي ثقة هؤلاء من أصحاب أبي الحسن موسى (شيخ طوسي، محمد بن الحسن، ١٣٧٣ ش، ٣٦٣).

و احمد بن محمد بن عيسى الأشعري نیز در موارد بسیاری از او روایت می کند که مشمول قاعده اکثار اجلا خواهد بود و گفته می شود که این جرح و تعدیل ها تعارض کرده و دلیلی بر وثاقت او نداریم. به نظر می رسد مرحوم ابن غضائري اگرچه نقاط ضعفی برای او شمرده شده اما از عبارت او شهادت بر عدم وثاقت استفاده نمی شود چرا که می گوید «حديثه يعرف و ينكر. يروي عن الضعفاء كثيرا و يعتمد المراسيل» اینکه مضمون احادیث او برخی قابل پذیرش است و برخی قابل پذیرش نیست، علاوه اینکه بر ضعفا و مراسیل اعتماد دارد، با وثاقت او نیز قابل جمع است.

اما ظاهر عبارت مرحوم نجاشی که می فرماید ضعیف فی الحدیث این است که در وثاقت او خدشه کرده و او را ضعیف می داند اما شاید بتوان گفت با توجه به عبارتی که ایشان در ادامه می آورد مقصود ایشان همان چیزی باشد که استادشان ابن غضائري مطرح نموده است، ایشان می فرماید: «كان محمد ضعيفا في الحديث و كان أديبا حسن المعرفة بالأخبار و علوم العرب» ایشان از طرفی او را ادیب و آشنای به روایات و علوم عرب می داند و در مقابل نسبت به نقل حدیث او را ضعیف می داند بعید نیست ضعف او از همان جهتی باشد که ابن غضائري در او قدح نمود که مشتمل بر احادیث معروف و منکر است و اعتماد بر مراسیل و ضعفا دارد.

مؤید این مطلب این است که احمد بن محمد بن عيسى در موارد بسیار زیادی از محمد بن خالد برقي نقل می کند^٣، به گونه ای که بیش از نیمی از روایاتی که از محمد بن خالد رسیده از طریق احمد بن محمد بن عيسى الأشعري است. این نکته زمانی اهمیت پیدا می کند که می بینیم احمد بن عيسى اشعري، سهل بن زیاد را که در مورد او نیز همین تعبیر «كان ضعيفا في الحديث» آمده از قم اخراج کرده و نسبت به او شهادت بر غلو و کذب می دهد. همان کسی که ابن غضائري می گوید او احمد بن محمد بن خالد برقي را به خاطر همین اعتماد بر مراسیل و احادیث ضعیف از قم تبعید کرد و بعد پشیمان شد و او را برگرداند و از او عذر خواهی کرد:

أحمد بن محمد بن خالد بن محمد بن علي البرقي يكنى أبا جعفر. طعن القميون عليه و ليس الطعن فيه. إنما الطعن في من يروي عنه فإنه كان لا يبالي عمن يأخذ على طريقة أهل الأخبار. و كان أحمد بن محمد بن عيسى أبعداه عن قم ثم أعاده إليها و اعتذر إليه. (الغضائري، أحمد بن الحسين، ١٣٦٤ ش، ٣٩) با توجه به این مطلب اگر احتمال دهیم شهادت نجاشی به ضعف محمد بن خالد برقی، براساس مضمون روایاتی است که نقل کرده است نه تعمد او بر کذب و عدم عدالت، شهادت شیخ طوسی که ظهور در وثاقت او دارد بدون معارض می ماند و می توان بر اساس آن وثاقت محمد بن خالد را احراز نمود.

ممکن است گفته شود: در این طبقه دو نفر با نام محمد بن خالد وجود دارد:

۱- محمد بن خالد اشعری قمی

۲- محمد بن خالد برقی

احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد اشعری روایات بسیاری را نقل کرده است. ممکن است در محاسبه کثرت روایات احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی سهو صورت گرفته باشد به این صورت که همه مواردی که محمد بن خالد به صورت مطلق آمده را برقی فرض کرده اند. اینکه تصریح شده باشد که احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد البرقی نقل کرده باشد کم است و در بسیاری موارد احمد بن محمد مطلق آمده که محتمل است احمد بن محمد فرزند محمد بن خالد باشد، لذا از نظر صغروی مهم است که کثرت روایت ابن عیسی احراز شود. اما در مقابل این اشکال می توان گفت با بررسی روایات روشن می شود که نقلی که به صراحت بیان کند احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد اشعری باشد بسیار اندک است. اما اینکه ممکن است در احصاء موارد نقل احمد بن محمد اشعری از محمد بن خالد، موارد احمد بن محمد مطلق نیز ملحق شده باشد اگرچه این احتمال بعید نیست اما با بررسی روایاتی که صریحا در سند ذکر شده که احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد نقل می کند به عدد قابل توجه ۱۱۵ مورد می رسیم که در این میان حد اقل در ۱۴ روایت مرتبط با احکام الزامی امحمد بن محمد بن عیسی به صورت منفرد از محمد بن خالد برقی نقل روایت کرده است. از این رو می توان صغرای اکثر روایت اجلا را محرز دانست.

اما نکته مهمتری که باید مد نظر قرار گیرد نقد در کبرای مبنای اکثر است. اینکه به چه نکته این اکثر صورت گرفته است آیا اکثر حاکی از وثاقت مروی عنه است یا خیر و اگر فرض کنیم که احمد بن محمد بن عیسی، محمد بن خالد را ثقه می دانسته است آیا وثاقت نزد او مفید است یا خیر؟

ممکن است گفته شود نکته دلالت اکثار بر وثاقت تحرز قدما از نقل از ضعفا بوده است که این قبح و نقصی برای شخص به حساب می آمده که از ضعفا نقل کند، استاد در پاسخ می فرماید اینکه افراد جلیل القدر از افرادی که تضعیف شده اند نقل نمی کنند - چنانکه در کلام نجاشی آمده است -، بیش از این دلالت ندارد که از افراد مشهور به ضعف نقل نمی کردند نه اینکه از غیر آنها نیز نقل نمی کردند.

ممکن است گفته شود قدما وقتی روایتی را نقل می کردند این نقل به غرض عمل و فتوا بوده است لذا از غیر ثقه نقل نمی کنند در جواب گفته می شود معلوم نیست نقل برای عمل باشد بلکه ممکن است آن را به عنوان مؤید آورده باشند گاهی هم تعبیر یخرج شاهدا هم مطرح می کردند یا برای شکل گیری استفاضه نقل کرده باشند یا اصلا به غرض حفظ احادیث چنین می کردند، چه بسا داعی نقل این بوده است.

لذا صرف اکثار اجلا را نمی توان دال بر وثاقت مروی عنه نزد راوی دانست مگر در برخی اشخاص مثل صدوق، که در مشیخه از محمد بن علی بن ماجیلویه بسیار نقل می کند، چراکه نمی شود صدوق شخصی مجهول الحال را در این همه طریق خود قرار داده باشد.

اما بر فرض اکثار اجلا دلالت بر این داشته باشد که نزد او ثقه بوده است، اما قطع او به وثاقت مفید نیست خصوصا با توجه به اینکه عده ای از قدما مبنای اصالة العدالة را داشتند و این مقدار را برای نقل حدیث کافی می دانستند اگرچه حتی طبق این مبنا جریان اصالة العدالة برای شهادت و وثاقت کافی نیست بلکه برای شهادت باید وثاقت او ثابت باشد. در جایی که احتمال حس و حدس می رود نسبت به خبر حسی، اصل اولی در سیره عقلا حمل بر حس است و عدالت نیز کالحس است یعنی آثاری از آن دیده می شود و گفته می شود در او وجود دارد، و اصل عقلایی در اینجا نیز بر حمل بر حس است.

با این وجود جریان اصالة الحس نسبت به اعتقاد اشخاص روشن نیست مثل اینکه اگر می دانم جلیل القدری اعتقاد بر وثاقت داشته است یا عمل او بنا بر وثاقت شخصی بوده است آیا اصل بر این است که از روی حس بوده است؟ ممکن است مبنای عمل یک شخص مشاهده دو اتفاق بوده که اطمینان به وثاقت پیدا کرده است و حال آنکه این حدسی است و غیر متعارف هم نیست یعنی اطمینان حاصل از این اتفاق را عرف متعارف می داند ولی این برای اثبات واقع وثاقت کافی نیست اما در بحث اخبار قولی اصل عقلائی وجود دارد که اگرچه این احتمال می رود ولی عقلا به این احتمال اعتنا نمی کنند. علاوه اینکه نسبت به اصالة الحس گفته شده که از باب ظهور در حس است، و لذا نسبت به توثیقات اخباری که احتمال عقلائی حدس می رود گفته می شود که آنها نیز مخدوش می شوند.

نسبت به خدشه کبروی مبنای اکتار اجلا، اگر پذیرفته شود که کثرت نقل از شخصی شهادت عملی بر وثاقت اوست چنانکه تعبیر «يعتمد المراسيل» نیز موید این برداشت است، تفکیک میان شهادت عملی و شهادت قولی در جریان اصاله الحس و عدم آن روشن نیست. و این تعبیر احتمال اینکه داعی شخص، جمع آوری احادیث بوده یا از باب موید آن را ذکر کرده است را تضعیف می کند. بله اگر گفته شود که کثرت نقل از شخصی اصلا شهادت بر وثاقت نیست و ممکن است از روی پذیرش مبنای اصاله العداله باشد امر مشکل خواهد شد. اما اینکه گفته شود تحرز قدما از نقل از ضعفا اختصاص به مشهورین به ضعف داشته روشن نیست، بلکه همین که ثابت شود که شخصی ضعیف بوده و ثقه ای از او بسیار نقل کرده برای صحت این تعبیر کافی است و لازم نیست که حتما آن مروی عنه مشهور به ضعف باشد علاوه اینکه در برخی تعابیر مرحوم نجاشی و ابن غضائری نقل و اعتماد به مجاهیل نیز به عنوان قدح ذکر شده است (نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۰۷ ق، ۶۴ و ۱۲۲ و الغضائری، احمد بن الحسین، ۱۳۶۴ ش، ۴۴ و ۴۸ و ۶۷) که این نیز می تواند موید این باشد که اشتها به ضعف لازم نیست.

سند دوم مرحوم کلینی:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، ۵: ۲۹۴)

این سند به خاطر اشتمال بر تعبیر «عن بعض اصحابنا»، مرسل است و از درجه اعتبار ساقط است علاوه اینکه بحثی که در مورد محمد بن خالد برقی در سند قبل مطرح شد در اینجا نیز مطرح می شود.

سند مرحوم صدوق:

مرحوم صدوق در متن من لایحضره الفقیه قضیه سمره را این گونه نقل می کند:

إِنَّ سَمْرَةَ ابْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدْقٌ فِي حَائِطِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ مَنْزِلُ الْأَنْصَارِيِّ فِيهِ الطَّرِيقُ إِلَى الْحَائِطِ فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ وَ لَا يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ إِنَّكَ تَجِيءُ وَ تَدْخُلُ وَ نَحْنُ فِي حَالِ نَكَرَةٍ أَنْ تَرَانَا عَلَيْهِ فَإِذَا جِئْتَ فَاسْتَأْذِنُ حَتَّى تَحَرَّرَ ثُمَّ نَأْذَنُ لَكَ وَ تَدْخُلُ قَالَ لَا أَفْعَلُ هُوَ مَالِي أَدْخُلُ عَلَيْهِ وَ لَا أَسْتَأْذِنُ فَاتَى الْأَنْصَارِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ص فَسَكَ إِلَيْهِ وَ أَخْبَرَهُ فَبَعَثَ إِلَى سَمْرَةَ فَبَجَاءَهُ فَقَالَ لَهُ اسْتَأْذِنْ عَلَيْهِ فَأَبَى وَ قَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِلْأَنْصَارِيِّ فَعَرَضَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْهُ بِالثَّمَنِ فَأَبَى عَلَيْهِ وَ جَعَلَ يَزِيدُهُ فَيَأْبَى أَنْ يَبِيعَ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ لَهُ لَكَ عَدْقٌ فِي الْجَنَّةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ ذَلِكَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْأَنْصَارِيَّ أَنْ يَفْلَحَ النَّخْلَةَ فَيُلْقِيَهَا إِلَيْهِ وَ قَالَ لَا صَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ (ابن بابويه، محمد بن علی،

ایشان سند روایت را به این صورت نقل می نماید:

و- رَوَى ابْنُ بَكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ (ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، ۳: ۲۳۳)

و بعد در مشیخه سند خود را به روایات عبدالله بن بکیر اینگونه بیان می کند:

و ما كان فيه عن عبد الله بن بكير فقد روئته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله ابن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن بكير (ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، ۴: ۴۲۷)

با بررسی افرادی که در مشیخه و در سند آمده مشخص می شود که تمامی روات این سند از ثقات هستند و با توجه به فطحی بودن عبدالله بن بکیر (شیخ طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۲۰ ق، ۳۰۴)، این روایت موثقه خواهد بود.

والد صدوق علی بن الحسین بن بابویه از اجلا است چنانکه نجاشی در وصف او می گوید: علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمي أبو الحسن شيخ القميين في عصره و متقدمهم و فقيههم و ثقتهم. (نجاشی، احمد بن علی، ۱۴۰۷ ق، ۲۶۱)

عبدالله بن جعفر حمیری نیز از ثقات است چنانکه شیخ طوسی ره می فرماید: عبد الله بن جعفر الحميري يكنى أبا العباس القمي ثقة (شیخ طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۲۰ ق، ۲۹۴)

احمد بن محمد بن عیسی الأشعري نیز از ثقات است چنانکه شیخ طوسی در رجال خود به وثاقت او تصریح می نماید.

أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري ثقة (شیخ طوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۷۳ ش، ۳۵۱)

حسن بن علی بن فضال نیز از اجلا و ثقات است و مرحوم شیخ طوسی در فهرست نسبت به او می فرماید: الحسن بن علي بن فضال التيملي بن ربيعة بن بكر مولى تيم الله بن ثعلبة روى عن الرضا عليه السلام و كان خصيصا به كان جليل القدر عظيم المنزلة زاهدا ورعا ثقة (في الحديث و) في رواياته ثقة (شیخ طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۲۰ ق، ۱۲۳)

عبدالله بن بکیر و زرارہ نیز همانطور که سابقا کلمات رجالیان نقل شده از ثقات هستند.

سند روایت لاضرر در حدیث شفعه

مرحوم کلینی روایت مربوط به حق شفعه را که در آن آمده است: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرْضَيْنِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ وَ قَالَ إِذَا رُقَّتِ الْأَرْفُ وَ حُدَّتِ الْحُدُودُ فَلَا شُفْعَةَ (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، ۵: ۲۸۰). را با سند زیر ذکر می کند: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: (كَلِينِي، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ١٤٠٧ ق، ٥: ٢٨٠).

در سند این روایت محمد بن یحیی العطار آمده که به شهادت نجاشی از ثقات جلیل القدر است. محمد بن یحیی أبو جعفر العطار القمی شیخ أصحابنا فی زمانه ثقة عین کثیر الحدیث. (نجاشی، احمد بن علی، ١٤٠٧ ق، ٣٥٣). همچنین محمد بن الحسین بن ابی الخطاب نیز از بزرگان اصحاب بوده و ثقة است.

محمد بن الحسین بن ابی الخطاب أبو جعفر الزیات الهمدانی و اسم ابی الخطاب زید جلیل من أصحابنا عظیم القدر کثیر الروایة ثقة عین حسن التصانيف مسکون إلى روايته (نجاشی، احمد بن علی، ١٤٠٧ ق، ٣٣٤).

اما محمد بن عبدالله بن هلال نامی از او در کتب رجال نیست اما از رجال کامل الزیارات است چنانکه ابن قولویه یک بار در حدیث^۲ از باب زیارت حمزه سید الشهداء حدیثی را با سند زیر نقل می نماید: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ لَهُ طَوِيلٍ قَالَ: (ابن قولویه، جعفر بن محمد، ١٣٥٦ ش، ٢٣)

و در مورد دیگری در حدیث ٥ از همین باب سند خود را اینگونه بیان می کند: حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مَسَائِيخِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: (ابن قولویه، جعفر بن محمد، ١٣٥٦ ش، ٢٦)

همچنین در موارد قابل توجهی مروی عنه محمد بن الحسین بن ابی الخطاب است، (کَلِينِي، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ١٤٠٧ ق، ٣: ١٥٣ و ٤: ١١٧ و ٤: ١٢١ و ٤: ٣٥٥ و ٤: ٣٦٨ و ٤: ٥١٠ و ٤: ٥٤٤ و ٤: ٥٦٠ و ٥: ١٧١ و ٥: ١٧٨ و ٥: ٢٨٠) از این رو بر اساس مبنای توثیق عام رجال کامل الزیارات و بر اساس مبنای اکتار اجلاء می توان وثاقت او را احراز نمود علاوه بر اینکه بر اساس این مبنا که مشایخ معروف که قدحی از آنها در رجال نیامده نشان از حسن ظاهر آنها دارد و همین اماره بر عدالت اوست و می توان وثاقت او را نیز احراز نمود.

عقبه بن خالد نیز اگرچه در کتب رجالی عنوان شده (نجاشی، احمد بن علی، ١٤٠٧ ق، ٢٩٩ و شیخ طوسی، محمد بن الحسن، ١٤٢٠ ق، ٣٣٩) اما در توثیق یا تضعیف او چیزی وارد نشده است با این وجود در موارد بسیاری محمد بن عبدالله بن هلال از او نقل کرده است و بر اساس مبنای اکتار و اثبات وثاقت محمد بن عبدالله بن هلال می توان وثاقت او را نیز احراز نمود.

سند روایت منع فضل ماء

روایت دیگری که در ذیل آن تعبیر لاضرر آمده است روایت مربوط به منع فضل ماء است که در آن آمده است:
قَصَى رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فِي مَسَارِبِ النَّحْلِ أَنَّهُ لَا يُمْنَعُ نَفْعُ الشَّيْءِ وَ قَصَى ص بَيْنَ أَهْلِ
الْبَادِيَةِ أَنَّهُ لَا يُمْنَعُ فَضْلُ مَاءٍ لِيُمْنَعَ بِهِ فَضْلٌ كَلًّا وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ (كلینی، محمد بن یعقوب،
۱۴۰۷ ق، ۵: ۲۹۳)

مرحوم کلینی آن را با سند زیر نقل می کند: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع. (كلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق،
۵: ۲۹۳)

همانطور که ملاحظه می شود این سند دقیقا همان سند روایت قبل است و بحثی که در آن گذشت
در این روایت نیز مطرح می شود.

اسناد جزمی صدوق در نقل روایت لاضرر

مرحوم شیخ صدوق نیز در مقام اثبات ارث مسلم از کافر به روایاتی استناد می کند از جمله روایت
لاضرر و آن را اینگونه نقل می کند: وَ مَعَ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. ۵۷۱۸- لَا ضَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ فِي
الْإِسْلَامِ (ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، ۴: ۳۳۴)

براساس مبنای پذیرش اسناد جزمی ثقات، می توان این روایت را نیز تصحیح کرد، محدث
نوری این مسئله را اینگونه از محقق داماد نقل می نماید: قال المحقق الداماد قدس سره في الرواشح،
في رد من استدلل على حجّية المراسيل مطلقا: بأنّه لو لم يكن الوسط الساقط عدلا عند المرسل، لما
سأغ له إسناد الحديث إلى المعصوم سلام الله عليه، و كان جزمه بالإسناد الموهوم لسماعة إياه من
عدل تدليسا في الرواية، و هو بعيد من أئمة النقل، قال: و إنما يتم إذا كان الإرسال بالإسقاط رأسا و
الإسناد جزما، كما لو قال المرسل: قال النبي صلى الله عليه و آله، أو قال الإمام عليه السلام ذلك، و
ذلك مثل قول الصدوق، عروة الإسلام رضي الله عنه في الفقيه، قال عليه السلام: «الماء يطهر و لا
يطهر (۲)» إذ مفاده الجزم، أو الظنّ بصدور الحديث عن المعصوم، فيجب أن تكون الوسائط عدولا
في ظنّه، و إلا كان الحكم الجازم بالإسناد هادما لجلالته و عدالته، بخلاف ما لو التزم العننة و أبهم
الواسطة، كقوله: عن رجل، أو عن صاحب لي، أو عن بعض أصحابه مثلا (نوری، حسین بن محمد
تقی، ۱۴۰۸ ق، ۱: ۱۹۶)

طبق بیان ایشان وقتی بزرگان از محدثین روایتی را به صورت مستقیم و جزمی به معصومین علیهم
السلام نسبت می دهند دلالت می کند که قطع یا ظن معتبر به صدور حدیث از معصوم دارند ظنی

که به واسطه روایانی که در نظر او عادل بوده اند حاصل شده است در غیر این صورت اسناد جزمی، عدالت آن محدث را زیر سوال می برد چرا که بدون حجت مطلبی را به معصوم نسبت داده است. از برخی عبارات مرحوم امام خمینی ره نیز استفاده می شود که ایشان نیز مبنای اعتبار اسناد جزمی را قبول داشتند: فهي رواية معتمدة؛ لكثرة طرقها، بل لو كانت مرسله، لكانت من مراسيل الصدوق التي لا تقصر عن مراسيل مثل ابن أبي عمير؛ فإنّ مراسلات الصدوق على قسمين: أحدهما: ما أرسله و نسبه إلى المعصوم (عليه السلام) بنحو الجزم، كقوله: قال أمير المؤمنين (عليه السلام) كذا. و ثانيهما ما قال: روي عنه (عليه السلام) مثلاً. و القسم الأوّل من المراسيل هي المعتمدة المقبولة. (موسوی الخمينی، روح الله، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۲۸)

بیان دیگری که برای اثبات اعتبار مراسلات جزمی ارائه می شود این است که گفته شود شیخ صدوق از کسانی است که شهادت او محتمل الحس و الحدس است و وقتی به صورت جزمی روایتی را به پیامبر اکرم ص اسناد می دهد و از صدور این کلام از پیامبر اکرم ص خبر می دهد، این اسناد و اخبار اگرچه احتمال حدسی بودن آن نیز می رود اما با جریان اصله الحس نسبت به کلام او و شهادت او، حسی بودن این نقل و اینکه ثقة عن ثقة این روایت به ایشان رسیده است اثبات می گردد.

بر همین اساس مرحوم امام ره میان مراسلات شیخ صدوق و شیخ مفید تفریق قائل می شود و می فرماید: بل الظاهر أنّ إرسال المفید جزماً غیر إرسال الصدوق كذلك - حیث لا نستبعد الاعتماد علی مراسلاته - لأنّ المفید كان من أهل النظر والاجتهاد، و لعلّ انتسابه جزماً مبني علی اجتهاده، بخلاف طريقة الصدوق و أبيه. (موسوی الخمينی، روح الله، ۱۴۱۵ق، ۱: ۴۴۳)

اما نسبت به این اشکال که وجه اسناد جزمی قدما مانند شیخ صدوق روشن نیست و ممکن است بر اساس قرآنی غیر از وثاقت راوی، برای ایشان صدور روایت از نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم احراز شده باشد و بر همین اساس اسناد جزمی ایشان مبتنی بر حدس بوده باشد، مرحوم امام ره پاسخ داده و می فرماید: و في الفقيه: و سنل الصادق - عليه السلام - عن جلد الخنزير، ثم ساق الحديث نحوها «(۲)». و هي من المراسلات التي نسب الحكم جزماً إلى المعصوم - عليه السلام -، و لا تقصر عن مراسلات ابن أبي عمير. و لو كانت هي عين خبر زرارة لكان قوله ذلك دليلاً علی جزمه بصدور الرواية من القرائن، لو لم يكن توثيقاً للنهدي الواقع في رجال الحديث. و توهم أنّ جزمه باجتهاده لا يفيد لنا، و لعلّ القرائن التي عنده لا تفيدنا الجزم، في غير محلّه، لأنّ الظاهر من مسلكه أنّه لم يكن أهل الاجتهادات المتعارفة عند الأصوليين، سيّما المتأخرين منهم، فالقرائن

التي عنده لا محالة تكون قرائن ظاهرة توجب الاطمئنان لنا أيضا. و كيف كان، ردّ تلك المرسلات
جرأة على المولى. (موسوی الخمينی، روح الله، ۱۴۱۵ق، ۱: ۱۱۶)

در نظر ایشان، مرحوم صدوق از جمله کسانی که اهل اجتهادات متعارف نزد اصولیین نبوده است
لذا احتمال حدسی و اجتهادی بودن اسناد جزمی، ضعیف می شود و اگر هم اسناد ایشان مبتنی بر
قرائن بوده باشد از جمله قرائنی بوده است که نزد ما نیز موجب اطمینان می شده است.

با این وجود اثبات این ادعا که حتما قرائنی که برای مرحوم شیخ صدوق جزم آور بوده برای ما
نیز سبب جزم می شده، مشکل است علاوه اینکه ممکن است به خاطر وجود یک قرینه ارتکازی در
ذهن مخاطبین وقتی گفته می شود «قال امیرالمومنین ع» یعنی «علی ما نقله الرواة، قال امیر المومنین
ع...» لذا صرف تفنن در تعبیر باشد که گاهی از «روی» استفاده کرده و گاهی از «قال» و تعابیر مشابه
استفاده می کنند و وجود این قرینه ارتکازی مشکل تعابیری نظیر «قال» که بدون وجود سند معتبر
آورده شده را حل می کند.

البته این بیان که با استفاده از مبنای اعتبار اسناد جزمی، به تصحیح اعتبار روایت می پردازد، نسبت به
نقل دیگری از تعبیر لاضرر که در کتاب المقنع شیخ صدوق آمده است، نمی آید؛ زیرا ایشان روایت را
اینگونه نقل می کند: و رویت أنه جاء رجل إلى عمر بن الخطاب و معه رجل، فقال: إن بقرة هذا شقت
بطن جملي، فقال عمر: قضی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيما قتل البهائم: إنّه جبار و الجبار
الذي لا دية له و لا قود. فقال أمير المؤمنين - عليه السلام - قضی النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لا
ضرر و لا ضرار، إن كان صاحب البقرة ربطها على طريق الجمل فهو له ضامن، فنظروا فإذا تلك البقرة جاء
بها صاحبها من السواد، و ربطها على طريق الجمل، فأخذ عمر برأيه - عليه السلام -، و أغرم صاحب البقرة
ثمان الجمل. (ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۵ق، ۵۳۷)

همان طور که ملاحظه می شود در این نقل مرحوم شیخ صدوق با تعبیر «رویت» نقل خود را
آغاز کرده و لذا مصداق اسناد جزمی نخواهد بود.

همچنین با توجه به آنچه نسبت به ارسال جزمی شیخ صدوق بیان شد، روشن می شود که ذکر
این قاعده در روایاتی که در کتاب دعائم الاسلام نقل شده مفید نخواهد بود؛ زیرا علاوه بر اینکه لازم
است وثاقت مولف یعنی نعمان بن محمد بن حیون احراز گردد، ارسال ایشان به نحو جزمی نیست؛
ایشان در یک مورد می فرماید: رُوِيَنا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
ص قَالَ: لَا ضَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ (ابن حیون، نعمان بن محمد، ۱۳۸۵ق، ۲، ۴۹۹)

و در جای دیگر این گونه روایت را نقل می کند: رُوِينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ جِدَارٍ لِرَجُلٍ وَ هُوَ سُتْرَةٌ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَارِهِ سَقَطَ فَأَمْتَنَعَ عَنْ بِنَائِهِ قَالَ لَيْسَ يُجْبَرُ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَجَبَ ذَلِكَ لِصَاحِبِ الدَّارِ الأُخْرَى بِحَقِّ أَوْ بِشَرْطٍ فِي أَصْلِ المَلِكِ وَ لَكِنْ يُقَالُ لِصَاحِبِ المَنْزِلِ اسْتُرَّ عَلَى نَفْسِكَ فِي حَقِّكَ إِنْ شِئْتَ قِيلَ لَهُ فَإِنْ كَانَ الجِدَارُ لَمْ يَسْقُطْ وَ لَكِنَّهُ هَدَمَهُ أَوْ أَرَادَ هَدْمَهُ إِضْرَارًا بِجَارِهِ لِغَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى هَدْمِهِ قَالَ لَا يُتْرَكُ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ ص قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ فَإِنْ هَدَمَهُ كُفِّفَ أَنْ يَبْنِيَهُ. (ابن حيون، نعمان بن محمد، ۱۳۸۵ ق، ۲: ۵۰۴)

در هر دو تعبیر اسناد جزمی رخ نداده است تا مصداق کبرای کلی اعتبار اسنادهای جزمی ثقات شود. در عوالی اللنالی العزیزیه نیز نقل های متعددی با تعبیر لاضرر آمده است (ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، ۱۴۰۵ ق، ۱: ۲۲۰ و ۳۰۹ و ۳۸۳ و ۳: ۲۱۰). اما مشکلی در این نقل ها وجود دارد این است که بعد از احراز وثاقت ابن ابی جمهور احساسی در بسیاری از موارد اسناد جزمی رخ نداده است و در مواردی که اسناد آن جزمی باشد با توجه به فاصله زمانی مؤلف در قرن نهم تا عصر صدور روایت، بیان هایی که برای احراز اسناد حسی گفته شد نمی آید.

جمع بندی

براساس بررسی صورت گرفته روشن شد که سند مرحوم شیخ صدوق در فقیه که روایت را به طریق خود از عبدالله بن بکیر نقل می کند خالی از اشکال است و می تواند مستند قاعده لاضرر قرار گیرد اما سایر طرق طبق برخی مبانی رجالی قابل تصحیح است.

پی نوشت:

1. مرحوم شیخ طوسی نیز این قضیه را با همان تعبیر مرحوم کلینی در سند اول و اندک اختلاف در تعبیر عَدَّقُ مُدَلَّلٌ فِي الجَنَّةِ نقل می کند و سند را اینگونه ذکر می نماید أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: تَهْذِيبُ الأَحْكَامِ ج ۷، ص: ۱۴۶. ایشان طبق دأب خود، بخش ابتدایی سند را در مشیخه ذکر نموده اند. در مشیخه نسبت به روایاتی که در متن تهذیب از احمد بن محمد بن محمد بن خالد آمده می فرماید: و من جمله ما ذکرته عن احمد بن محمد بن خالد ما رویته بهذه الاسانید عن محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد. تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان)، المشیخة، ص: ۴۴ بنابراین همانطور که ملاحظه می شود شیخ طوسی روایت را به همان طریق مرحوم کلینی نقل می نماید از این رو سند مرحوم شیخ طوسی به صورت مستقل در نظر گرفته نشد.

۲. البته شیخ صدوق در فقیه قضیه سمره بن جندب را بدون فقره لاضرر نیز آورده است که از محل بحث خارج است. من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۰۳؛ رَوَى الْحَسَنُ الصَّيْقَلُ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ كَانَ لِسَمْرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ نَخْلَةٌ فِي حَائِطِ بَنِي فُلَانٍ فَكَانَ إِذَا جَاءَ إِلَى نَخْلَتِهِ نَظَرَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَهْلِ الرَّجُلِ يَكْرَهُهُ الرَّجُلُ قَالَ فَذَهَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَشَكَاهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَمْرَةَ يَدْخُلُ عَلَيَّ بِغَيْرِ إِذْنِي فَلَوْ أُرْسِلَتْ إِلَيْهِ فَأَمَرْتَهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ حَتَّى تَأْخُذَ أَهْلِي جِذْرَهَا مِنْهُ فَأُرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَدَعَاهُ فَقَالَ يَا سَمْرَةَ مَا شَأْنُ فُلَانٍ يَشْكُوكَ وَيَقُولُ يَدْخُلُ بِغَيْرِ إِذْنِي فَتَرَى مِنْ أَهْلِهِ مَا يَكْرَهُ ذَلِكَ يَا سَمْرَةَ اسْتَأْذِنَ إِذَا أَنْتَ دَخَلْتَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِسْرُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ عَدُوٌّ فِي الْجَنَّةِ بِنَخْلَتِكَ قَالَ لَا قَالَ لَكَ ثَلَاثَةٌ قَالَ لَا قَالَ مَا أَرَاكَ يَا سَمْرَةَ إِلَّا مُضَارًّا أَذْهَبَ يَا فُلَانُ فَأَقْطَعَهَا وَاضْرِبْ بِهَا وَجْهَهُ.

۳. در مصادر روایی روایاتی که در سند آن احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد نقل می کند، قریب به ۱۱۵ مورد است. در این میان روایاتی که احمد بن محمد بن عیسی فقط از محمد بن خالد نقل می کند ۸۲ مورد است و در ۳۳ مورد در کنار محمد بن خالد راوی دیگری نیز وجود دارد که در بیشتر موارد حسین بن سعید است

منابع

قرآن كريم

- ابن بابويه، محمد بن علي. (١٤١٣). من لا يحضره الفقيه. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- ابن بابويه، محمد بن علي. (١٤١٥). المقنع. قم: مؤسسه امام مهدي.
- ابن حيون، نعمان بن محمد. (١٣٨٥ش). دعائم الاسلام. قم: مؤسسه آل البيت.
- ابن قولويه، جعفر بن محمد. (١٣٥٦ش). كامل الزيارات. نجف: دارالمرتضويه.
- ابن غضائري، احمد بن حسين. (١٣٦٤ش). الرجال. قم: دارالحديث.
- ابن ابي جمهور، محمد بن زين الدين. (١٤٠٥). عوالي اللئالي العزيزية. قم: دار سيد الشهداء.
- حر عاملي، محمد بن حسن. (١٤١٤). وسائل الشيعة. قم: مؤسسه آل البيت.
- حلي، حسن بن يوسف. (١٤١١). خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال. نجف: دار الذخائر.
- حلي، حسن بن يوسف. (١٤١٤). تذكرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت.
- خميني، روح الله. (١٤١٥). المكاسب المحرمة. قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.
- خميني، روح الله. (١٤٢١). كتاب البيع. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.
- طوسي، محمد بن حسن. (١٣٧٣ش). رجال الطوسي. قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- طوسي، محمد بن حسن. (١٤٠٧). تهذيب الأحكام. تهران: دار الكتاب الاسلامية.
- طوسي، محمد بن حسن. (١٤٢٠). فهرست كتب الشيعة و اصولهم. قم: ستاره.
- عاملی، زين الدين بن علي. (١٤١٠). شرح لمعة الدمشقية. قم: مؤسسه دار الهجرة.
- كليني، محمد بن يعقوب. (١٤٠٧). الكافي. تهران: دار الكتب الاسلامية.
- مجلسي، محمداقبر بن محمدتقي. (١٤٠٣). بحار الأنوار. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- نجاشي، احمد بن علي. (١٣٦٥ش). رجال النجاشي. قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- نوري، حسين بن محمدتقي. (١٤٠٨). مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل البيت.